

به نام سخن پرور با هنر که وصفش نگنجد درین مختصر خداوند دستور و شعر و کلام خداوند حی الذی لاینام

سلام و درود بی پایان ، نثار همه فرهیختگان حاضر در همایش نیکوداشت از کارنامه های بزرگمرد گستره ادبیات معاصر افغانستان، جناب استاد واصف «باختری» ؛ و با پوزشی فراوان که پیچکهای دست و پاگیر گرفتاریهای روزگاران نا به سامان ، فرصتم نگذاشت که در جمع شما همگان همدل و همصدا حضور به هم رسانم . ناچار با همین کلام و پیام ، خویشتن خویش را درمیان شما احساس و به همین سپاس میکنم .

آنگاه که سخن از شعر معاصر افغانستان به میان آید ، بی درنگ نام استاد واصف «باختری» چون شهبابی تابنده بر بلندای گستره کهکشان ادبیات ما نقش میندد و تجلی شعر راستین ، پیکره شعرواره های لرزان زمانه ما را به افول وامیدارد. چه ، شعر استاد «باختری» در کنار بکر بودن متداوم ریشه و اندیشه ، همه بایسته ها و نبایسته های آذین بندی کاخ شکوهمند شعر راستین زمانه ما را با بیانی روشنگرانه به تفسیر میکشد و فروهشته های زیرین اقیانوس پهناور شعر را - به تعبیر «بیدل» - «دست سخن» برمیگیرد و «بر آسمان» میشود .

من سر آن ندارم که تک تک هشته ها و نبشته های استاد را نام برم و کارنامه های علمی و ادبی شان را به سخن اندر کنم ؛ چون نه مرا مقال است و زبان ، و نه شما را مجال است و زمان . ازینرو تنها به ذکر یکی - دو خاطره بسنده میکنم .

درست سیزده سال پیش از امروز ، در تهران و در منزل مرحوم احمد «شاملو» ، با وی اندرباب چیستی و چگونگی شعر و جستار واژگان پارسی - دری در شعر تازی ، بحثها و گفتگوهای داشتیم . از سرزمینهای پهناور شعر اخل و متنبی و فرزدق و ابونواس به بیشه های شعری محمود درویش و موسی حافظ گام اندیشه نهادیم و از بلندای برگردانهای مولانا حسین واعظ کاشفی ، مولانا جامی ، فارابی و زمخشری گذر کرده به شهرستان شعر امروزین افغانستان رسیدیم . درین گذرگاه ، سخن از استاد «باختری» به میان آمد . ناگاه مرحوم «شاملو» با همان لهجه شیرین فارسی ایران ، به زمزمه پرداخت و این سروده را میخواند :

و سایه گفت به باد

چه روی داد که شهر

بلند قامت بالنده
 ستبر بازوی توفنده
 که هرگذرگاهش
 رگی زپیکر هستی بود
 کنون فتاده زپای
 و هرگذرگاهش
 رگ بریده جنگاور است خون آلود
 چه روی داد که آهندلان صخره شکن
 به سان پیکره ها ، نقشها ، عروسکها
 ستاده اند در انسوی شیشه های زمان
 تناوران همه گویی که سنگواره شدند
 و چهره ها همه آینه های تیره مسخ

تا من بعدها فهمیدم که این ، همان منظومه بلند « و آفتاب نمی میرد » اثر « استاد باختری » است .

نخستین پرسش مرحوم « شاملو » از من این بود که : آیا استاد باختری را دیده ای ؟ آیا در پای صحبتش نشسته ای ؟ آیا آخرین مجموعه یا سروده هایش را با خود آورده ای ؟ حتی پرسید : استاد چه جوری لباس میپوشد ؟ استاد چه جوری غذا میخورد ؟ و پرسشهایی ازین گونه . آنگاه بیانی دلپذیر از دیدگاه خود را اندر باب اشعار و سروده های استاد « باختری » برایم ارائه کرد ، که منتهای ارادت او را به « باختری » نشان میداد .

و من ازان ماجرا به این نکته پی بردم ، که :

از کشاکشهای موج این محیط آسوده ایم آبروی گوهر ما کوه تمکین بوده است

« بیدل »

در خاطره یی دیگر : آنگاه که ترجمه عربی پنج شعر از سروده های استاد « باختری » - که در یکی از کتابهایم با نام « الشعر الافغانی الحديث » به نشر رسیده بود - به دست ابوالمثنی یوسف (شاعر ، نویسنده و روزنامه نگار اردنی) رسید ، در نامه یی برایم نوشت : « با ترجمه اشعار استاد باختری ، دریچه های شعر راستین را چنان به رویم گشودی ، که اکنون میتوانم با شعر نفس بکشم ، زندگی کنم و با شعر بمیرم . »

به هر روی ؛ اکنون نظاره گر آنیم که چکاوک شعر استاد باختری ، از تنگنای قفس جغرافیای سیاسی ، گام بیرون نهاده ، به پرواز آمده و در پهنه فضای ادبیات فرامرزی به بال گشایی پرداخته است :

که جاوید بادا چنین شهریار برومند بادا چنین روزگار

« فردوسی »

فرجامین سخن این که ، دستمایه کلوپ قلم افغانهای مقیم سویدن ، در برگزاری همایش بزرگداشت از مقام علمی و ادبی استاد « باختری » را گرمی و ستوده میخوانم و سزاوار ارج و سپاس شایسته میدانم . چه ، با راه اندازی نشستهایی ازین دست ، خورشید فروزنده فرهنگ و ادب را در مسیر زمانه ، درخشنده تر و تابناکتر به پیش کشیده اند . دستان شان درد نبیناد و چشمان شان فروغ خویشتن مریزاد .

شادی به نام و هستی به کام تان باد

احمد یاسین « فرخاری »

تورنتو / کانادا